

الثالث: النص من خليفة سابق غير مباشر للمنصوص المنصوص عليه

سوم: نص غير مستقيم از خليفة گذشته برای شخص برگزیده منصوص عليه

والنص من خليفة سابق غير مباشر يعين المنصوص عليه؛ إن كان هناك صفات أو دلالات في نفس النص أو نصوص أخرى تمنع انطباق النص على غير شخص واحد عند الادعاء. وكمثال على ذلك: وصية الرسول ليلة وفاته، حيث وصف هذا النص بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به.

نص غير مستقيم از خليفة گذشته نیز شخص منصوص عليه را تعیین می کند، به شرطی که ویژگی ها و راهنمایی هایی در خود نص یا نصوص دیگر باشد که مانع انطباق نص بر غیر از یک نفر هنگام ادعا باشد؛ مانند وصیت رسول خدا (ص) در شب وفاتش که پیغمبر (ص) آن را به نوشته بازدارنده از گمراهی برای متمسکان به آن وصف کرده است.

وهنا نقول: إنه لا بد أن يحفظ العالم القادر الصادق الحكيم المطلق النص الذي وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أن يحفظه من ادعاء المبطلين له، حتى يدعيه صاحبه ويتحقق الغرض منه، وإلا لكان جاهلاً أو عاجزاً أو كاذباً مخادعاً ومغرياً للمتمسكين بقوله باتباع الباطل. ومحال أن يكون جاهلاً أو عاجزاً؛ لأنه عالم وقادر مطلق. ويستحيل أن يصدر من الحق سبحانه وتعالى الكذب؛ لأنه صادق وحكيم ولا يمكن وصفه بالكذب، وإلا لما أمكن الركون إلى قوله في شيء ولانتقض الدين.

در این جا می گوئیم که: عالم قادر صادق حکیم مطلق، باید این نصی را که به عنوان «بازدارنده از گمراهی برای متمسکان به آن» وصف شده، حفظ کند و نگذارد که هیچ مدعی باطلی آن را ادعا کند، تا این که خود صاحبش بیاید و مدعی آن شود و غرض از آن وصیت محقق شود، وگرنه خداوند (العیاذ باللہ) یا جاهل

خواهد بود یا عاجز یا کذاب فریبکار است و عامل گمراهی کسانی که به قول او تمسک کرده‌اند شده است؛ و محال است که خداوند جاهل یا عاجز باشد، چون او عالم و قادر مطلق است و محال است که دروغ از ساحت حق تعالی صادر شود، چون او صادق و حکیم است و وصف دروغگویی درباره او ممکن نیست، وگرنه درباره هیچ چیزی نمی‌توان به گفته او اعتماد کرد و اساس دین نقض می‌شود.

ونص خليفة الله في أرضه على من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - نصاً إلهياً - لا بد أن يكون محفوظاً من الله من ادعاء الكاذبين المبطلين حتى يدعيه صاحبه، وإلا فسيكون كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه (256).

نص خلیفه خدا در زمین بر وصی بعد از خودش با وصف این که آن نص، برای هر کسی که به آن چنگ زند بازدارنده از گمراهی است، به عنوان یک نص الهی باید از ناحیه خداوند، محفوظ از ادعای دروغگویان و مدعیان باطل باشد، تا زمانی که صاحبش مدعی آن شود؛ وگرنه همان نص، دروغ و عامل گمراهی مکلفان در تبعیت آن‌ها از باطل خواهد بود و چنین چیزی از عالم صادق قادر حکیم مطلق، هرگز صادر نمی‌شود. (257)

وقد تكفل الله في القرآن وفيما روي عنهم (عليهم السلام) بحفظ النص الإلهي من ادعاء أهل الباطل، فأهل الباطل مصروفون عن ادعائه، فالأمر ممتنع كما قال تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [الحاقة: 44 - 46] (258)، والإمام الصادق (عليه السلام) يقول: (إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره) (259)، فالمبطل مصروف عن ادعاء الوصية الإلهية الموصوفة بأنها تعصم من تمسك بها من الضلال، أو أن ادعائه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر هذا الادعاء للناس؛ حيث إن إمهاله مع ادعائه الوصية يترتب عليه إما جهل أو عجز أو كذب من وعد المتمسكين به بعدم الضلال، وهذه أمور محالة بالنسبة للحق المطلق سبحانه، ولهذا قال تعالى: (أَخَذْنَا

مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) وقال الصادق (عليه السلام): (تبر الله عمره).

خداوند در قرآن کریم و در روایاتی که از اهل بیت (ع) نقل شده، خود را مسئول حفاظت از نص الهی از دستبرد و ادعای اهل باطل کرده است؛ اهل باطل از ادعای آن باز داشته شده‌اند و همچنان که خداوند می‌فرماید چنین امری ممتنع است: «و اگر پاره‌های از گفته‌ها را به دروغ بر ما میبست * ما او را به شدت می‌گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم» ([260]). ([261]) امام صادق (ع) می‌فرماید: ((کسی غیر صاحب مدعی این امر نمی‌شود مگر این که خداوند عمرش را قطع کند)). ([262]). بنابراین، مدعی باطل از ادعای وصیت الهی که موصوف به «بازدارنده متمسکان از گمراهی» است، باز داشته شده است، یا این که ادعای او به وصیت مقارن با نابودی اوست، پیش از آن که برای مردم ادعای خود را آشکار کند، چون مهلت دادن او با این که مدعی وصیت شده، یا به معنای جهل یا عجز یا دروغگویی کسی است که به متمسکان به آن وعده داده که به وسیله این وصیت گمراه نمی‌شوند و همه این امور نسبت به ساحت حق مطلق (سبحانه و تعالی) محال است و به همین سبب فرمود: (أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) و امام صادق (ع) فرمود: «خدا عمرش را قطع می‌کند».

وللتوضيح أكثر أقول: إن الآية تطابق الاستدلال العقلي السابق؛ وهو أن الادعاء ممتنع وليس ممكناً، فإن قوله تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)، معناه أن الهلاك ممتنع لامتناع التقول، أي أنه لو كان متقولاً لهلك، والآية تتكلم مع من لا يؤمنون بمحمد (صلى الله عليه وآله) والقرآن، وبالتالي- فالاحتجاج بالكلام في- الآية- ليس لكونها كلام الله، لأنهم لا يؤمنون بهذا، بل الاحتجاج هو بمضمون الآية، أي احتجاج بما هو ثابت عندهم عقلاً؛ وهو أن النص الإلهي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به لا

يمكن أن يدّعيه غير صاحبه؛ لأنّ القول بأنه يمكن أن يدّعيه غير صاحبه يلزم منه نسبة الجهل أو العجز أو الكذب لله سبحانه وتعالى.

برای توضیح بیشتر می‌گوییم: این آیه با استدلال عقلی سابق مطابق است، یعنی ادعای وصیت توسط مدعی باطل محال است، چون خداوند می‌فرماید: (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)، یعنی می‌دانیم که هلاکت و نابودی رسول‌الله (ص) محال است، چون دروغ بستن او بر خدا محال است، یعنی اگر اهل دروغ بستن بود قطعاً نابود شده بود. این آیه با کسانی سخن می‌گوید که به محمد (ص) و قرآن ایمان ندارند. در نتیجه احتجاج با این سخن در آیه به این خاطر نیست که این آیه کلام خداست، چون آن‌ها به این آیه هم ایمان ندارند، بلکه احتجاج و استدلال به مضمون آیه است، یعنی استدلال با چیزی که نزد آن‌ها ثابت و مسلم است و آن مطلب از نظر عقلی این است که نص الهی موصوف به «بازدارنده متمسکان به آن از گمراهی» ممکن نیست مورد ادعای کسی غیر صاحبش قرار بگیرد، زیرا پذیرش این که کسی غیر صاحب آن نص می‌تواند مدعی آن شود، مستلزم نسبت دادن جهل یا عجز یا دروغ به خداوند سبحان است.

إذن، فلا يمكن - عقلاً وقرآناً ورواية - أن يحصل ادّعاء النص الإلهي التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أي أنّ النص محفوظ من الادعاء حتى يدّعيه صاحبه ليتحقق الغرض من النص وهو منع الضلال عن المكلف المتمسك بالنص كما وعده الله سبحانه ([263]).

بنابراین از جهت عقلی و قرآنی و روایی ممکن نیست مدعی باطلی ادعای نص تشخیصی الهی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسکانش» را بکند؛ یعنی این نص، از ادعای دیگران محفوظ است تا وقتی که صاحبش مدعی آن

شود تا هدف از نص که همانا جلوگیری از گمراهی مکلف متمسک به نص، همان گونه که خداوند وعده داده است محقق شود. ([264])

ولابد من الانتباه إلى أن كلامنا في ادّعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال، وليس في ادّعاء المنصب الإلهي عموماً، فادّعاء المنصب الإلهي أو النبوة أو خلافة الله في أرضه باطلاً بسفاهة ودون الاحتجاج بالوصية (النص التشخيصي) حصل كثيراً، وربما بقي من ادّعى باطلاً حياً فترة من الزمن ([265])، فالادّعاء بدون شهادة الله ونص الله وبدون الوصية لا قيمة له وهو ادّعاء سفيه، فمن يصدق هكذا مدّعي مبطل لا عذر له أمام الله.

باید توجه داشته باشید که سخن ما درباره ادعای نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی» است، نه درباره ادعای منصب الهی به طور عام؛ چون ادعای منصب الهی یا نبوت یا خلافت الهی در زمین به صورت باطل و سفیهانه و بدون استدلال به وصیت (نص تشخیصی) بسیار حاصل شده و چه بسا مدعی باطل امامت مدت‌ها نیز زنده مانده است؛ ([266]) پس ادعای بدون شهادت خدا و نص الهی و بدون وصیت هیچ ارزشی ندارد و ادعای سفیهانه‌ای است؛ بنابراین کسی که چنین مدعی باطلی را تصدیق کند، هیچ عذر و بهانه‌ای نزد خدا ندارد.

إذن، فالمقصود ليس منع أهل الباطل من الادّعاء مطلقاً، بل منعهم من ادّعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم لمن تمسك به من الضلال، وهو وصية الحجة للناس، وهذا المنع الذي أثبتناه عقلاً وأكد عليه النص القرآني والروائي يؤكد أيضاً الواقع، فمرور مئات السنين على النص دون أن يدّعيه أحد كافٍ لإثبات هذه الحقيقة. فقد مرّ على وصايا الأنبياء في التوراة ووصية عيسى (عليه السلام) مئات السنين ولم يدّعيها غير محمد (صلى الله عليه وآله) وأوصيائه من بعده، كما ولم يدّعي وصية النبي غير الأئمة (عليهم السلام). وقد احتج الإمام الرضا (عليه السلام) بهذا الواقع على الجاثليق، فبعد أن بين النص من الأنبياء السابقين على الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) من التوراة والانجيل، احتج الجاثليق بأنّ النصوص يمكن انطباقها على أكثر من شخص، فكان احتجاج الإمام

الرضا (عليه السلام) على الجاثليق؛ أنه لم يحصل ادّعاء المبطلين للوصايا. وهذا هو موضع الفائدة من النص:

بنابراین، مقصود ما منع مطلق ادعا از سوی مدعیان نیست؛ بلکه آنها را از ادعای نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسکان به آن» باز داشته است، که همان وصیت حجت برای مردم است و این ممتنع بودن که با عقل اثبات کردیم و نص قرآنی و روایی نیز آن را تأکید می‌کند؛ واقعیت خارجی نیز بر آن مهر تأیید می‌زند؛ چون صدها سال از این نص تشخیصی گذشته بدون آنکه کسی مدعی آن شود و همین برای اثبات این حقیقت کافی است. بر وصیت‌های انبیاء در تورات و وصیت عیسی (ع) صدها سال گذشت و کسی غیر از محمد (ص) و اوصیای بعد از او مدعی آنها نشدند، همچنان که کسی غیر از ائمه (ع) مدعی وصیت پیامبر (ص) نشد و امام رضا (ع) با همین واقعیت بر جاثلیق نصرانی استدلال کرد، یعنی بعد از بیان نص انبیاء گذشته بر رسول الله محمد (ص) از تورات و انجیل، جاثلیق نصرانی استدلال کرد که این نصوص ممکن است بر بیش از یک شخص منطبق شود، اما پاسخ و احتجاج امام رضا (ع) بر جاثلیق این بود که چنین چیزی یعنی ادعای وصیت‌های انبیاء توسط مدعیان باطل تاکنون حاصل نشده است. این بخش از روایت را ملاحظه کنید:

«... ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة إنه محمد هذا فأما اسمه محمد فلا يصح لنا أن نقر لكم بنبوته ونحن شاكون إنه محمدكم ... فقال الرضا (عليه السلام): احتججتكم بالشك فهل بعث الله من قبل أو من بعد من آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ وتجدره في شيء من الكتب التي أنزلها على جميع الأنبياء غير محمد؟ فأجتموا عن جوابه» (267).

(...جاثلیق گفت: (می‌دانیم که در کتاب مقدس نام محمد آمده، اما برای ما به طریق صحیح ثابت نشده که منظور همان محمد شما باشد. اما این که صرفاً

نامش محمد است، ما نمی‌توانیم به نبوتش اقرار کنیم در حالی که شک داریم که آیا او همان محمد شماس است؟ امام رضا (ع) فرمود: به شک احتجاج کردید؟! آیا خداوند قبل یا بعد از حضرت آدم (ع) تا امروز، پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد (ص) باشد؟! یا در هیچ یک از کتبی که خدا بر همه انبیاء نازل کرده غیر از پیامبر ما محمد (ص) را یافته‌اید؟ در این جا بود که آن‌ها از جواب امام رضا (ع) درماندند (...). [268].

فاحتجاج الأوصياء السابقين بهذا النص حجة على من يؤمن بهم، وقد احتج به عيسى ومحمد صلوات الله عليهما، فعيسى احتج بنص الأنبياء السابقين عليه رغم عدم مباشرتهم له:

بنابراین احتجاج اوصیای گذشته به این نص، حجتی است بر کسانی که به آن‌ها ایمان دارند و عیسی (ع) و محمد (ص) به نصّ انبیای گذشته احتجاج کردند؛ عیسی (ع) به نص انبیای گذشته استدلال کرد، با این که از نظر زمانی با آن‌ها فاصله داشت:

«فدفع إليه سفر اشعيا النبي. ولما فتح السفر وجد الموضع الذي كان مكتوبا فيه * روح الرب عليّ لأنه مسحني لأبشر المساكين أرسلني لأشفي المنكسري القلوب لأنادي للمأسورين بالاطلاق وللعمي بالبصر وارسل المنسحقين في الحرية * واكرز بسنة الرب المقبولة * ثم طوى السفر وسلمه إلى الخادم وجلس وجميع الذين في المجمع كانت عيونهم شاخصة إليه * فابتدأ يقول لهم انه اليوم قد تم هذا المكتوب في مسامعكم * وكان الجميع يشهدون له ويتعجبون من كلمات النعمة الخارجة من فمه ويقولون أليس هذا ابن يوسف» [269].

* (پس سفر اشعیا نبی را به او سپرد و هنگامی که آن سفر را گشود، جایی را یافت که در آن نوشته شده * روح پروردگار بر فراز من است، چون او مرا مسح کرده تا به مسکینان بشارت دهم؛ مرا فرستاده تا دل شکسته‌ها را شفا دهم،

تا اسیران را ندای آزادی و کوران را ندای بینایی دهم و ربوده شده‌ها را در آزادی بفرستم * و پند دهم به‌روش مقبول پروردگار * سپس آن سفر را در هم پیچید و به خادم تسلیم کرد، در حالی که همه کسانی که در آن جمع بودند چشمان‌شان به سمت او خیره شد * پس شروع کرده و به آن‌ها گفت: امروز این نوشته در گوش‌های شما به اتمام رسید * و همه او را مشاهده می‌کردند و از کلمات نعمت که از دهانش خارج می‌شد تعجب می‌کردند و می‌گفتند: آیا این فرزند یوسف نیست؟). [270]

ومحمد (صلی الله علیه وآله) كما في القرآن احتج بنص عيسى (عليه السلام) عليه ونص الأنبياء قبل عيسى (عليه السلام) عليه، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) [الصف: 6].

محمد (ص) همچنان که در قرآن ذکر شده به نص عیسی (ع) و نص انبیای قبل از او احتجاج فرمودند. «و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل، به یقین من فرستاده خدا به‌سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق میکنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده میدهم. پس هنگامی که دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار» [271].

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [الأعراف: 157].

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر امی که او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته مییابند، پیروی میکنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان میدهد، و از اعمال زشت باز میدارد، و پاکیزهها را بر آنان حلال مینماید، و ناپاکها را بر آنان حرام میکند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیرهها که بر دوش عقل و جان آنان است بر میدارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، اینان همان رستگارانند» ([272]).

والله بين في القرآن أن ادعاء محمد (صلى الله عليه وآله) لو كان باطلاً - وحاشاه - لما تركه يدعيه؛ لأن الله متكفل بحفظه وصونه من ادعاء المبطلين، والله متكفل بصرفهم عن النص: (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تُذَكِّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ * وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ * وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) [الحاقة: 38 - 52]

و خداوند در قرآن بیان کرده که اگر ادعای محمد (ص) باطل بود (العیاذ باللله) او را رها نمی کرد تا مدعی این نص شود، چون خداوند عهده دار حفاظت و صیانت آن نص از ادعای مدعیان باطل است و خداوند عهده دار بازداشتن آن ها از نص است: «و نه غذایی مگر چرکاب و کثافات * که آن را جز خطاکاران نمیخورند * پس سوگند یاد میکنم به آنچه میبینید * و آنچه نمیبینید * بتردید این قرآن، گفتار فرستادهای بزرگوار است * و آن گفتار يك شاعر نیست، ولی جز اندکی ایمان نمیآورد * و گفتار کاهن هم نیست، ولی جز اندکی متذکر نمیشوید * نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است * و اگر پاره های از گفتهها را به دروغ بر ما میبست *

ما او را به شدت میگرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره میکردیم * در آن صورت هیچ کدام از شما مانع عذاب او نبود * بتردید این قرآن، وسیله پند و تذکری برای پرهیزکاران است * و ما به یقین میدانیم که از میان شما انکارکنندگانی هست * و این انکار قطعاً مایه حسرت کافران است * و بتردید این قرآن، حقی یقینی است * پس به نام پروردگارت تسبیح گوی» ([273]).

[255]. قرآن کریم، سوره توبه، آیه 122.

[256]. للتوضیح أكثر: لو قال لك إنسان عالم بالغيب ومأل الأمور: إذا كنت تريد شرب الماء فاشرب من هنا وأنا الضامن أنك لن تسقى السم أبداً من هذا الموضع، ثم إنك سقيت في ذلك الموضع سماً، فماذا يكون الضامن؟ هو إما جاهل، وإما كاذب من الأساس، أو عجز عن الضمان، أو أخلف وعده. فهل يمكن أن يقبل من يؤمن بالله أن يصف الله بالجهل أو بالكذب أو العجز أو خلف الوعد، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

[257]. برای توضیح بیشتر: اگر انسانی که علم غیب دارد و بازگشتگاه و مسئول امور است به شما بگوید که اگر می‌خواهی آب بنوشی، پس از این قسمت بنوش و من ضامنم که شما هرگز از این جا سم نمی‌نوشی؛ سپس شما از همان محدوده سم بنوشی، پس ضامن چه چیزی است؟ یا او جاهل بوده، یا از اساس دروغگو بوده یا از ضمانت دادن و اجرای ضمانت خود عاجز بوده یا خلف وعده کرده است. پس آیا ممکن است از کسی که ایمان به خدا دارد، بپذیریم که خداوند را وصف به جهل یا دروغ یا عجز یا خلف وعده کند؟! خداوند منزّه از این نواقص و عیوب است.

[258]. مطلق التقول على الله موجود دائماً، ولم يحصل أن منعه الله، وليس ضرورياً أن يهلك الله المتقولين مباشرة، بل أنه سبحانه أمهلهم حتى حين، وهذا يعرفه كل من تتبع الدعوات الظاهرة البطلان؛ كدعوة مسيلمة. فأکید ليس المراد بالآية مطلق التقول على الله، بل المراد التقول على الله بادعاء القول الإلهي الذي تقام به الحجة، عندها يتحتم أن يتدخل الله ليدافع عن القول الإلهي الذي تقام به الحجة وهو النص الإلهي الذي يوصله خليفة الله لتشخيص من بعده والموصوف بأنه عاصم من الضلال، حيث إن عدم تدخله سبحانه مخالف للحكمة، ومثال هذا القول أو النص: وصية عيسى (عليه السلام) بالرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، ووصية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) بالأئمة والمهديين (عليهم السلام)، فالآية في بيان أن هذا التقول ممتنع وبالتالي فالنص محفوظ لصاحبه ولا يدعيه غيره. فهو نص إلهي لا بد أن يحفظه الله حتى يصل إلى صاحبه، فهو نص إلهي محفوظ من أي تدخل يؤثر عليه، سواء كان هذا التدخل في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، أم في مرحلة - أو مراحل - وصوله إلى الخليفة الذي سيُدعيه، وهناك روايات بينت هذه الحقيقة وهي أن التقول في هذه الآية هو بخصوص النص الإلهي:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام): "قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ وَاللَّهِ مِثْمُ نُورِهِ قَالَ وَاللَّهِ مِثْمُ الْإِمَامَةِ... قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ قَالَ يَعْنِي جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلايَةِ عَلِيِّ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ قَالَ قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَّابٌ عَلَى رَبِّهِ وَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ إِنَّ وَلايَةَ عَلِيِّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" الكافي - الكليني: ج 1 ص 434.

[259]. الكافي - الكليني: ج 1 ص 372.

[260]. قرآن کریم، سوره الحاقه، آیات 44 - 46.

[261]. مطلق تقوّل و دروغ بستن نسبت به خداوند، همیشه وجود دارد؛ ولی این مسئله به وجود نیامد که خداوند، او را باز داشته باشد. ضروری نیست که خداوند، مستقیماً دروغگویان را هلاک کند. بلکه خداوند سبحان تا مدتی، به آنان فرصت می دهد. این مسئله را همه افرادی که در دعوت های ظاهر البطلان جست و جو کرده اند، می دانند؛ مانند دعوت مسیلمه. پس قطعاً منظور از آیه، مطلق دروغ بستن به خدا نیست، بلکه منظور، دروغ بستن بر خدا با ادعای آن سخن خداست که حجت با آن اقامه می شود. در این هنگام حتمی است که خداوند دخالت کند تا از آن سخن الهی که حجت با آن اقامه می شود دفاع کند و آن سخن همان نص الهی است که خلیفه خدا برای تشخیص خلیفه بعد از خودش به ما می رساند و متصف به «بازدارنده از گمراهی» است، چون عدم دخالت خداوند در این هنگام، مخالف با حکمت است و نمونه این گفته یا نص، همان وصیت عیسی (ع) به رسول الله محمد (ص) و وصیت رسول الله (ص) به ائمه و مهدیین ع است. آیه بیانگر این است که چنین دروغ بستنی محال است و در نتیجه این نص برای صاحبش محفوظ است و غیر او مدعی آن نمی شود، چون آن نصی الهی است که ناچار خداوند باید آن را حفظ کند تا به دست صاحبش برسد؛ پس آن نصی الهی محفوظ از دخالت هر عامل مؤثری است، خواه این دخالت در مرحله انتقال دادنش به خلیفه ای باشد که آن را خواهد رساند یا در مرحله یا مراحل رسیدنش به خلیفه ای باشد که به زودی مدعی آن می شود.

روایاتی وجود دارد که این حقیقت را بیان می کند که دروغ بستن در این آیه مربوط به مسئله نص الهی است: (محمد بن فضیل از امام کاظم (ع) در باره آیه (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ)، سؤال کرد. فرمود: یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را با دهان هایشان خاموش کنند. پرسیدم: (وَ اللَّهُ مِثْمُ نُورِهِ)؟ فرمود: یعنی خدا امامت را به اتمام می رساند... پرسیدم: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ)؟ فرمود: یعنی جبرئیل (ع) از خداوند درباره ولایت علی (ع) می گوید. پرسیدم: (وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ * قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ)؟ فرمود: یعنی گفتند که محمد (ص) بر خدا دروغ می بندد و خداوند چنین دستوری درباره جانشینی علی (ع) نداده است. پس خداوند به این سبب قرآنی فرستاد و فرمود: همانا ولایت علی (ع) «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، تنزیلی از ناحیه پروردگار جهانیان است. (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ)، یعنی اگر محمد (ص) چنین سخنانی بر ما بسته بود، او را به شدت می گرفتیم و رگ گردنش را قطع می کردیم). (الکافی، ج 1، ص 433).

[262]. الکافی، ج 1، ص 373.

[263]. من يدعی المنصب الإلهي إما أن يكون مدعياً للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فهذا المدع محق ولا يمكن أن يكون كاذباً. أو مبطلاً؛ لأن هذا النص لا بد من حفظه من ادعاء الكاذبين والمبطلين، وإلا فسيكون الله قد أمر الناس بالتمسك بما يمكن أن يضلّهم ورغم هذا قال عنه بأنه عاصم من الضلال، وهذا كذب يستحيل صدوره من الله. وإما أن يكون مدعياً للمنصب الإلهي، ولكنه غير مدعٍ للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وهذا المدع إما أن يكون ادعاؤه فيه بعض الشبهة على بعض المكلفين لجهلهم ببعض الأمور، وهذا ربما يمضي الله به الآية ويهلكه رحمة بالعباد وإن كان بعد ادعائه بفترة من الزمن، رغم أنه لا حجة ولا عذر لمن يتبعه، وإما أنه لا يحتمل أن يشته به أحد إلا إن كان طالباً للباطل فيتبع شخصاً بدون نص تشخيصي كما بينت، ومع هذا تصدر منه سفاهات كثيرة ويجعل الله باطله واضحاً وبيناً للناس، وهذا لا داع أن تطبق عليه الآية، بل ربما أمهل فترة طويلة من الزمن، فهو يترك لمن يطلبون الباطل بسفاهة.

وللتوضيح أكثر أضرب هذا المثل: هناك ثلاث دوائر؛ بيضاء ورمادية وسوداء، فالدائرة البيضاء محمية من دخول الكاذب لها، وبالتالي فكل من دخلها فهو مدع صادق ويجب تصديقه، فالآية: "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" واجبة التطبيق في هذه الدائرة.

والرمادية غير محمية من دخول الكاذب لها، فلا يصح الاعتماد على من كان فيها وتصديقه، ورغم هذا فيمكن أن تحمي بعض الأحيان من الكاذب بعد دخوله رحمة بالعباد، رغم أنهم لا عذر لهم باتباع من كان في هذه الدائرة، فالآية ممكنة التطبيق على هذه الدائرة وليس واجبة التطبيق.

والثالثة سوداء غير محمية من دخول الكاذب لها، بل هي دائرة الكاذبين، وواضحة بأنها دائرة الكاذبين، فلا داعي لحمايتها أصلاً من الكاذبين، لا قبل دخولهم ولا بعد دخولهم، فالآية ليس موضعها هذه الدائرة.

[264]. أن كه مدعی منصب الهی است:

- یا مدعی نص تشخیصی موصوف به «نگه‌دارنده از گمراهی برای متمسک به آن» است که در این صورت، مدعی حق است و امکان ندارد که دروغگو یا باطل باشد، چون این نص قطعاً از ادعای کذابان و مبطلان محفوظ است، وگرنه خداوند مردم را امر به تمسک به چیزی کرده که آن‌ها را گمراه می‌کند و با این حال این نص را به عنوان «بازدارنده از گمراهی» وصف کرده و این دروغی است که محال است از خداوند صادر شود.

- یا مدعی منصب الهی است، اما مدعی نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» نیست، و این مدعی یا ادعایش به گونه‌ای است که برای بعضی از مکلفان به سبب جهل‌شان به پاره‌ای از امور، شبهات و اشتباهاتی به همراه دارد. چه بسا خداوند این آیه قرآن را درباره او اجرا کرده و از باب رحمت به بندگان نابودش کند؛ هرچند مدتی بعد از اعلام ادعایش باشد، در حالی که حجت و عذری برای پیروان او نیست، یا این که او، احتمال ندارد کسی را در شبهه بیندازد مگر این که خودش طالب باطل باشد و در نتیجه از کسی بدون هیچ نص تشخیصی اطاعت کند و با این حال، سفاهت‌های زیادی از او صادر می‌شود و خداوند، باطل او را برای مردم آشکار می‌سازد، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که آیه شریفه بر او منطبق شود، بلکه چه بسا خداوند او را زمانی طولانی مهلت بدهد؛ پس او رها می‌شود برای کسانی که با سفاهت خود دنبال باطل هستند.

برای توضیح بیشتر مثالی می‌زنم:

سه دایره وجود دارد: سفید، خاکستری و سیاه.

دایره سفید، حفاظت شده و حمایت شده است و هیچ دروغگویی وارد آن نمی‌شود و در نتیجه هر که داخل آن شود مدعی صادق است و باید تصدیقش کنیم. آیات شریفه: (وَأَلُو تَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) بر این دایره قطعاً منطبق است.

دایره خاکستری، در برابر ورود دروغگویان به آن حفاظت نشده؛ پس آیا می‌توان بر هر کسی که در آن بود اعتماد کرد و تصدیقش نمود؟! البته ممکن است بعضی اوقات از ورود افراد دروغگو حفاظت شود؛ آن هم صرفاً به سبب رحمت الهی نسبت به بندگان، با این که هیچ عذری برای اطاعت از کسانی که داخل آن هستند ندارند؛ پس آیه شریفه ممکن است بر این دایره منطبق باشد، اما لزوماً نباید بر آن صدق کند.

دایره سوم، سیاه است و به هیچ وجه از ورود دروغگویان به آن حفاظت نمی‌شود، بلکه اساساً این دایره متعلق به دروغگویان است و روشن است که این دایره برای کذابان است، پس هیچ دلیلی برای حمایت و حفاظت آن از دروغگویان وجود ندارد، نه قبل از ورودشان و نه پس از ورودشان. در نتیجه جایگاه آیه شریفه این دایره نیست.

[265]. مثال لهؤلاء مسيلمة الكذاب، ادعى أنه نبي في حياة رسول الله (صلى الله عليه وآله) وبقي مسيلمة حياً بعد موت رسول الله (صلى الله عليه وآله).

[266]. مسيلمة كذاب نمونه‌ای از این‌هاست. در زمان حیات رسول الله (ص) مدعی نبوت شد و تا بعد از وفات رسول الله (ص) هم‌چنان زنده بود.

[267]. بحار الأنوار - المجلسي: ج 49 ص 76؛ إثبات الهداة - الحر العاملي: ج 1 ص 194 - 195.

[268]. بحار الأنوار، ج 49، ص 76؛ اثبات الهداه، ج 1، ص 194 - 195.

[269]. لوقا 4: (17-22).

[270]. انجيل لوقا 4، (17 - 22)

[271]. قرآن کریم، سوره صف، آیه 6.

[272]. قرآن کریم، سوره اعراف، آیه 157.

[273]. قرآن کریم، سوره الحاقة، آیات 36 - 52.